

توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی یک منطقه، یا یک استان از یک کشور با در نظر گرفتن دو نظریه‌ی توانمند کلاسیک رشد و توسعه‌ی انسانی مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌گیرد. براساس نظریه کلاسیک رشد، تقسیم کار و ظرفیت‌ها عامل مهم رشد اقتصادی یک کشور و یا یک استان محسوب می‌شود و نظریه توسعه انسانی نیز عدم رفع نیازهای پایه‌ای انسان‌ها را مانع توسعه می‌داند. تبعیض در زمینه‌های مختلف از جمله تبعیض جنسیتی، نژادی، اعتقادی و تبعیض بر پایه ویژگی‌های خانوادگی مانع رشد و توسعه‌ی انسانی می‌گردد. در تبعیض بین استانی، اغلب تبعیض در زمینه‌های نژادی (قومی و زبانی)، اعتقادی و از این قبیل صورت می‌گیرد.^۱ سیاست‌های دولت نشأت گرفته از تبعیض غیرمستقیم اجتماعی و اقتصادی در یکسری استان‌های کشور بویژه استان‌های کردستان، سیستان و بلوچستان و اورمیه می‌باشد که بطور بسیار بارزی به چشم می‌خورد.

هنگامی که در افراد جامعه احساس تبعیض به وجود آید، آنان از تبعیض کننده ناراضی شده و ممکن است بر علیه او اقداماتی انجام دهند. همچنین تبعیض می‌تواند منجر به نارضایتی شغلی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی گردد. تبعیض بر روی ذهنیت و باورهای مردم و در نتیجه سرمایه اجتماعی تاثیر گذاشته و وجود تبعیض در کشور بویژه تبعیض علیه استان‌های خاص و جنس زن (فضاهای اشتغال، پرداخت حقوق و دستمزد، تامین اجتماعی و مزایای دیگر) می‌تواند موجب کاهش سرمایه اجتماعی در این استان‌ها گردد. تبعیض باعث ناآرامی‌های اجتماعی و اقتصادی جامعه می‌گردد. تبعیض جنسیتی از جمله عمده تبعیض‌های فاحشی می‌باشد که در جامعه‌ی ایران در رابطه با زنان وجود دارد. با اینکه زن و مرد از لحاظ ساختار فیزیولوژیکی و روانی از هم متفاوت می‌باشند ولی نابرابری‌های اجتماعی و جنسیتی زن و مرد که در جامعه مشهود و ملموس است بیش از آنکه ناشی از این تفاوت‌های طبیعی باشد، ناشی از وجود یک بستر دگماتیک فکری و فرهنگی در جامعه است. تبعیض جنسیتی باعث فقیرتر شدن و وابسته‌تر شدن زنان به مردان می‌گردد. توجه به پایین بودن سطح تحصیلات زنان در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ و ظرفیت پذیرش روز افزون زنان در دانشگاه‌ها و مؤسسات عالی آموزشی کشور و بیکاری آن‌ها بعد از فراغت از تحصیل در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ به دلیل در اولویت بودن اشتغال برای مردان، از مثال‌های بارز دال بر صحت این گفته‌ها می‌باشد.

تبعیض جنسیتی نه تنها در جامعه علیه زنان وجود دارد، بلکه این تبعیض به درون خانواده‌ها نیز راه یافته که با بررسی دقیق‌تر مشاهده می‌شود که تبعیض جنسیتی در خانواده ریشه در جامعه‌ای با تندروری دینی و پایه‌ریزی نامحسوس اعتقادات مذهبی عمیق حکومت در خانواده‌ها دارد که عرصه را بر زنان تنگ‌تر کرده و به دلیل نگرش متفاوت والدین نسبت به دختر و پسر در یک خانواده، بعد از رسیدن هر دو به تکامل جنسی دو مسیر کاملاً متفاوت پیش روی آن‌ها گذاشته می‌شود به طوری که دختران محدود به خانه و دور از همسالان و محیط بیرون

¹ - Morteza Ezzati, Leila Shahriyari, Mohaddese Najafi and Ali Shafiei. Estimating Effect of Regional Economic Discriminations on States' Economic Growth in Iran. EGDR, 2013, V, 12: 39-56.

می‌گردد، در حالی که پسر خیلی بیشتر وارد جامعه و ارتباط با هم سن و سالان خود می‌گردد. همین امر منجر به تضعیف بیشتر هویت زنان گردیده طوری که تبعات آن به دوران پس از ازدواج نیز ادامه می‌یابد. این دیدگاه‌های متفاوت خانواده‌ها در رابطه با دو جنس متفاوت فرزند در استان‌های مرزی با تنوعات زبانی و اتنیکی نظیر استان کردستان و اورمیه بیشتر به چشم می‌خورد که اغلب ریشه در دیدگاه‌های سنتی- مذهبی و سیاست‌های مختلف حکومت‌ها از جمله نظام آموزشی، نظام بودجه و غیره دارد.^۲ در این مناطق مردسالاری و پدرسالاری به گونه‌ای جای خود را باز کرده که حتی در معاشرت‌های روزمره و عادی نیز بطور نامحسوسی بکار برده می‌شود. به عنوان مثال یکی از دعاهایی که پدر و مادر گُرد زبان در حق فرزندش می‌کند، دعای "خوای گه‌وره کورپکت پی ببه خشیت" یا اینکه "خوا کورت نه کوژیت" می‌باشد که خود ریشه در پدرسالاری داشته و یک مادر گُرد زبان بدون آگاهی از ریشه‌ی این دعا، آن را در حق فرزندش بکار می‌برد.

جامعه‌ای با فرهنگ و نگرش مردسالارانه

یک فرهنگ پدرسالار جامعه را بر اساس برتر بودن و در قدرت بودن مرد سازمان داده و از مرد تصویری قوی، با اراده، باهوش، مستقل و در موارد لازم خشن ارائه می‌دهد که از آن برای ظلم بر علیه زن استفاده می‌شود.^۳ در جامعه‌ای با نگرش فرهنگ پدرسالاری باورهای فرهنگی زن‌ستیزانه، جامعه‌پذیری جنسیتی و در نهایت خشونت علیه زنان جزء ابعاد بسیار معمول جامعه محسوب می‌شوند، به طوریکه در این گونه جوامع، ارزش‌هایی که تحمل خشونت از جانب زن را ستایش می‌کنند، رواج یافته و عدم تحمل خشونت و طلاق به یک مهر داغ اجتماعی بر پیشانی زن محسوب می‌شود. مطالعات نشان داده هر چقدر ارزش‌های مردسالارانه در یک جامعه و یا اتنیکی قویتر بوده، به همان اندازه میزان خشونت علیه زنان در خانواده یافته است. حتی در یک جامعه مردسالار، زن به این باوری رسیده که خشن بودن مرد جزء ویژگی ذاتی و غیرقابل تغییر اوست و زن موظف به از خودگذشتگی و تحمل این خشونت می‌باشد که این امر ناشی از جامعه‌پذیری جنسیتی می‌باشد. در یک جامعه مردسالار از یک زنان انتظار می‌رود که نقش زنانه خود را بر اساس عرف (نگرش‌های فرهنگی نادرست و پذیرفته شده) در جامعه ایفا کرده و مطیع مرد بوده و خشونت را در هر شرایطی تحمل کند. چون بر اساس عرف، خانواده نهادی مقدس و خصوصی بوده، دیگران حق دخالت در آن را نداشته و تحت هرگونه شرایطی بایستی حفظ شود. حتی نیروهای رسمی جامعه نیز متأثر از این نگرش‌های فرهنگی نادرست زنان را تشویق به سازش کرده و آنان را مورد نکوهش قرار می‌دهند. در خانواده‌هایی که مردان صرفاً اعمال قدرت نموده و زنان نیز تبعیت می‌کنند، به ظاهر خشونتی رخ نمی‌دهد. مشکل در جایی بروز می‌نماید که مشروعیت این اعمال قدرت از جانب زن مورد پرسش و تردید قرار گیرد.

^۲ - Abdul Qadeer Niazi and Mehdi Ameri. Psychological and social pathology of lack of political participation of women in Iran. The 5th National Humanities Conference, 2020.

^۳ - Russell P. Dobash and, Rebecca E. Dobash. Women's violence to men in intimate relationships working on a puzzle. British journal of criminology, 2004, 44(3), 324- 349.

زنان و ضرورت‌های اجتماعی جامعه‌ی مدرن

قبل از وارد شدن به این مقوله، بایستی ذکر شود که تمامی سنخ‌شناسی‌ها و طبقه‌بندی‌ها در مورد جوامع، قراردادی بوده و در جهان امروز به ندرت می‌توان جامعه‌ای را یافت که بطور خالص و در تمام ابعاد سنتی بوده و یا اینکه به طور کامل مدرن باشد. لذا در این مقاله بحث پیرامون عناصر غالب در جوامع سنتی و مدرن می‌باشد.

جامعه‌ی سنتی: در جامعه‌ی سنتی انسان به عنوان موجودی تبلور یافته در درون جامعه شناخته شده و جامعه نیز در تعامل با کیهان بوده و کیهان نیز با عالم ماوراء در ارتباط می‌باشد که انفکاک این سه مولفه در جامعه مدرن باعث ایجاد درکی جدید از جهان و انسان شده که در آن انسان خود را نه لزوماً به عنوان بخشی از جامعه، بلکه به عنوان فردی مجزا و مستقل از دیگران می‌بیند.⁴ در جامعه‌ی سنتی نقش‌های اجتماعی پرننگ‌تر و سبک زندگی افراد "زندگی به عنوان"⁵ بوده به گونه‌ای که در آن فرد بر اساس بایدها و نبایدهای بیرونی زندگی خود را تنظیم کرده و به عنوان نقشی خاص (به عنوان مثال مادری مهربان، همسری فداکار و زنی کوشا) در جامعه حضور می‌یابد که هر یک از این نقش‌ها تکالیفی را بر دوش فرد گذاشته که لزوماً خواسته‌های درونی خود او نیست.⁶ در اینگونه جوامع زنان متکی به مرد، زودرنج، تقدیرگرا، وابسته و قانع بوده و به حوزه‌ی خصوصی تعلق و مردان به حوزه‌ی عمومی تعلق داشته و بر همین اساس، ورود زن به عرصه‌ی عمومی پدیده‌ای نو می‌باشد؛ بر مبنای تعاریف عرفی، فرهنگی و سنتی، زن همیشه به عنوان عنصری متعلق به حوزه‌ی خصوصی مرد به شمار رفته و مجاز به داشتن حریم مجزایی نمی‌باشد. مهم‌تر از آن اینکه زندگی زن در فرهنگ ایرانی در دو حالت و فضای مطلق تعریف شده (اول خانه پدر و دوم خانه شوهر) و به هیچ عنوان حالت دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد.⁷

جامعه‌ی مدرن: مهم‌ترین ویژگی جوامع مدرن، تقسیم کار پیچیده و به وجود آمدن ساختارهای تازه با کارکردهای متمایز از درون ساختارهای موجود و سنتی و نیز رویکرد انسان نسبت به خود به عنوان یک موجود فردی و اجتماعی می‌باشد. در جامعه مدرن "زندگی سوژه‌محور"⁸ بوده فرد نه براساس بایدها و نبایدهای جامعه بلکه براساس آنچه از درونش جوشیده و آن را مناسب می‌بیند، عمل می‌کند که باعث شده نقش‌های اجتماعی کم رنگ‌تر شده و خواسته‌های درونی هر فرد اهمیت پیدا کند.⁹ یک جامعه‌ی مدرن معنویت را مستقل از دین دانسته و برای معنوی بودن لزومی بر دین‌دار بودن فرد نمی‌بیند. در جامعه‌ی مدرن افراد تحت تاثیر عقل‌گرایی دوران روشنگری و اصالت فردی به دنبال معنویت جدید در قالبی مستقل از دین بوده در حالی که افرادی که سبک زندگی آن‌ها "زندگی به عنوان" است، بیشتر از دین سنتی پیروی می‌کنند. با وجود اینکه در جامعه مدرن ساختار معنویت فردگرایانه می‌باشد ولی محتوای آن ممکن است جمعی باشد، زیرا جستجو در پی حقیقت می‌تواند به

⁴ - Taylor, Charles. "A secular age." A Secular Age. Harvard university press, 2007.

⁵ - Life as

⁶ - Kendal project

⁷ - Tela Rashidi and Abas Malek Hosseini. Modernity and its effect on femal Identity formation in urban public spaces (case study: Elgoli Park, Tabriz). Urban Planning Geography Studies, 2013, 2(3), 343-370.

⁸ - Subjective life

⁹ - Kendal project

معنویت‌های گروهی و یا حتی با طی کردن مسیرهای متفاوتی به ادیان سنتی منتهی شود¹⁰ و شاید به همین دلیل است که گاهی نمی‌توان یک جامعه‌ی سنتی را از یک جامعه‌ی مدرن بطور کامل تفکیک کرد.

در جوامع سنتی-مذهبی، هرم قدرت در خانواده وجود دارد که مرد در راس این هرم قرار داشته و مدرن شدن جامعه تهدیدی بر این پدرسالاری بوده و باعث از میان برداشتن این هرم قدرت می‌گردد. این امر منجر به شکل-گیری موقعیت‌ها و نقش‌های اجتماعی نسبتاً زیادی می‌گردد. یک جامعه‌ی مدرن باعث افزایش آزادی عمل زنان شده و تقاضای آنان برای اشتغال، تحصیل، گذران اوقات فراغت و بطور کلی مشارکت اجتماعی را بیشتر کرده و همین امر زمینه‌ای را فراهم می‌کند که زنان خواهان برقراری برابری بین زنان و مردان شود. جامعه مدرن، به زنان آزادی اقتصادی بیشتری می‌بخشد ولی از آنجایی که جامعه سنتی-مذهبی بالعکس همچنان سعی در حفظ سیستم پدرسالاری و وابستگی زن به مرد را دارد (از طریق پیاده کردن فعالیت‌های فرهنگی نامحسوس و نفوذ و رسوخ ارزش‌ها و باورهای دینی غلط در اذهان اکثریت افراد جامعه، محدود کردن شبکه‌های رسانه‌ای، تشویق برای فرزندآوری و برنامه‌ریزی هدفمند در نظام آموزشی)، حتی با اشتغال زن همچنان بار خانگی از دوش وی برداشته نشده و بالعکس با سخت‌تر شدن برقراری صمیمیت و رابطه عاطفی با فرزندان و همسر-موجب بروز تنش‌ها و کشمکش‌های جدیدی در خانواده گردیده و در نهایت خشونت علیه زنان و طلاق را حتی افزایش هم می‌دهد. از دیگر تأثیرات پنهان مدرنیته در نگرش‌های جامعه در رابطه با حضور زنان در فضاهای عمومی می‌باشد. مدرنیته باعث تغییر نگرش‌ها به جهان و انسان و دگرگونی ارزش‌ها، فردگرایی و غیره شده که هر کدام از این‌ها در حضور گسترده‌ی زنان در فضای عمومی شهری تأثیر بسزایی دارند.

برمن فیلسوف و نویسنده آمریکایی، مدرنیته در کشورهای جهان سوم را تحت عنوان مدرنیته "توسعه نیافتگی" استدلال می‌کند. در این کشورها مدرنیزاسیون شتابزده بوده و از بالا و از جانب دولت هدایت شده و سعی بر داشتن ظواهر جوامع مدرن و در عین حال حفظ افکار سنتی خود می‌شود¹¹. لذا مطابق گفته‌های این فیلسوف، امروزه با وجود اینکه تعریف ظاهری هویت زنانگی و مردانگی بطور کلی در جامعه ایران دستخوش پاره‌ای از تغییرات شده و به ظاهر زن و مرد هر دو دارای تحصیلات بالا و نگرش‌های موازی‌تری هستند ولی در باطن تغییرات چندانی صورت نگرفته و در اصل و ذات مسئله، همچنان نگرش سنتی در جامعه حاکم بوده و مرد بر سر قدرت است. به عنوان مثال در امر اشتغال اگر مرد و زن هر دو دارای تحصیلات بالایی باشند همچنان اولویت اشتغال با مرد می‌باشد و یا اینکه دستمزدی که برای یک زن داده می‌شود بسیار کمتر از دستمزد یک مرد با همان شغل می‌باشد.

در جامعه‌ی به ظاهر مدرن و در اصل سنتی، انسان‌هایی با ذهنیت‌های جدید رشد می‌کنند که نگاه متفاوتی نسبت به فرهنگ رایج جامعه داشته و نمی‌توانند همانند نسل‌های پیشین از سنت‌ها تبعیت کنند. ولی از آنجایی که طرز تفکر این افراد نسل جدید در تقابل با سنت‌ها می‌باشد، جامعه آن‌ها و طرز تفکر آن‌ها را نپذیرفته و لذا این افراد از جامعه و خانواده طرد می‌شوند. مثال بارز در این رابطه تغییر تفکر و عقلانیت نسل جوان در بسیاری

¹⁰ - Taylor, Charles. "A secular age." A Secular Age. Harvard university press, 2007.

¹¹ - Marshall Berman. The Experience of Modernity. 17 January 2001.

از زمینه‌ها از جمله سبک ازدواج در ایران می‌باشد. درست است که با مدرن شدن و گسترش وسایل ارتباطی، افزایش میزان تحرکات مکانی، اجتماعی، شغلی و ازدواج حتی در روستاها نیز از شکل سنتی خارج شده و بر اساس انتخاب زن و مرد صورت می‌گیرد ولی باید به واقعیت دیگری نیز پرداخت و آن این است که به دلیل اینکه ساختار خانواده پدرسالارانه بوده و نحوه‌ی انتخاب همسر از سوی جوانان به سبک مدرن می‌باشد، تنشی بزرگ در خانواده در رابطه با ازدواج فرزندان و نارضایتی والدین بوجود می‌آید که در اغلب موارد منجر به بروز تبعات جبران‌ناپذیری از جمله فرار دختر از خانه، ازدواج اجباری با فرد موردنظر خانواده، نارضایتی والدین در ازدواج فرزندان و دخالت‌های بیجا در امور زندگی شخصی دختر و پسر- و در نهایت در اغلب موارد منجر به طلاق و حتی در برخی موارد خودکشی می‌گردد.

دوران گذار از سنتی به دوران مدرن، زنان را با دوگانگی و ابهام روبه‌رو می‌سازد. از يك سو ساختار سنتی جامعه، زنان را ملزم به ایفای نقش‌ها صرفاً سنتی داشته و از سوی دیگر بسترهای نوین مدرنیته، به زنان شخصیتی متمایز می‌دهد تا بدون وابستگی منفعلانه عمل کنند. در جامعه‌ای که در مسیر مدرنیته قرار گرفته است، عدم پذیرش آموزه‌های مردسالارانه توسط زنان رخ داده که این امر باعث بالا رفتن گرایش زنان به طلاق می‌گردد.^{۱۲} این یکی از واقعیت‌های اجتماعی در رابطه با سنت و مدرنیته بوده که در جوامع با مدرنیته توسعه‌نیافتگی به چشم می‌خورد. در این جوامع، مدرنیته تجربیات فردی را تبلیغ کرده و سنت نیز این تجربیات را سرکوب می‌کند و همین تضاد است که بستری را برای بروز آسیب‌های اجتماعی فراهم می‌نماید. به طوریکه بعضی از زنان خودکشی را بهترین راه‌حل برای رهایی از این شرایط می‌یابند.

تبعات پدرسالاری بر زنان؛ پدرسالاری و خشونت

سازمان ملل در سال ۱۹۹۳ طبق بیانیه‌ای خشونت علیه زنان را این گونه تعریف کرد: "هر گونه اقدام خشونت‌آمیز که منتهی به آسیب جسمی، روانی و یا جنسی برای زنان شود، حقوق انسانی آنان را تضییع نموده و آزادی‌های اجتماعی آنان را محدود کند، خشونت علیه زنان محسوب می‌شود"^{۱۳}. زنان در معرض انواع خشونت (روانی، جسمی و جنسی) قرار می‌گیرند که خشونت روانی شایع‌ترین نوع خشونت خانگی است. خشونت جسمی در مرتبه‌ی پس از آن قرار دارد و در نهایت خشونت جنسی از میان انواع خشونت از کمترین میزان شیوع برخوردار است. خشونت خانگی بر علیه زنان ایرانی شیوع قابل توجهی دارد. هرچند به علت خصوصی تلقی کردن این موضوع آمار رسمی که بیان‌کننده‌ی عمق این مسئله باشد، به ندرت یافت می‌شود ولی از هر سه زن، یک نفر در طول زندگی خود خشونت را تجربه می‌کند. جامعه‌ی ایران خشونت علیه زنان را در بیشتر موارد تنها خشونت فیزیکی در نظر می‌گیرد و آن هم به این شرط که آثار ضرب و جرح قابل رویت باشد و سایر انواع خشونت‌ها، نظیر خشونت روانی را خشونت محسوب نکرده و در موارد متعدد خشونت اجتماعی و جنسی همسر- علیه زن را

¹² - Mohammad Abbaszadeh, Hamed Saeidi Ataei, Zahra Afshari. A Study of Some Modernity's Factors Effective on Women's Tendency toward Divorce (Research Subjects: Married Women in Zanjan). Strategic Research on Social Problems in Iran, Volume 4, September 2015 Pages 25-44.

¹³ - United Nations General Assembly Resolutions, 1993.

توجه می‌نماید. مهم‌ترین عواملی که بر خشونت تاثیر می‌گذارند عبارتند از: سن، مدت زمان ازدواج، تعداد فرزندان، تحصیلات، شغل، وضعیت اقتصادی و اعتیاد همسر به مواد مخدر یا الکل.

قطعا اشکال و میزان خشونت در کشورها، در میان طبقات و فرهنگ‌های مختلف، متفاوت است. زنان در مقابل خشونت، از جمله خشونت خانگی، با توجه به موقعیت جغرافیایی و جایگاه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود، رویکردهای متفاوتی برمی‌گزینند. زنان در برخی از کشورها تا حدی از حمایت‌های قانونی برخوردارند و یا بواسطه جایگاه اجتماعی خود و یا برخورداری از امکانات اقتصادی قادرند خود و احيانا فرزندان‌شان را ولو به طور موقت از ورطه‌ی خشونت‌های مرگبار برهانند. اما در کشورهایی نظیر ایران که زنان و کودکان در مقابل خشونت نه تنها از حمایت قانونی برخوردار نمی‌شوند بلکه بالعکس عملا ملک مطلق مرد نیز محسوب می‌شوند، محدود زنانی از موقعیت اجتماعی- اقتصادی مناسبی برخوردار بوده و قادر به رهایی از آن شرایط می‌باشند ولی اغلب زنان در ایران نه استقلال اقتصادی و نه جایگاه اجتماعی دارند. خشونت خانگی هم بطور مستقیم و هم غیرمستقیم بر روان زنان قربانی تاثیر می‌گذارد. زنانی که خشونت خانگی را تجربه می‌کنند در صورتی که حادثه‌ای تکان‌دهنده تجربه کنند، حادثه‌ای که حتی کاملا نامربوط به روابط خانوادگی‌شان باشد، احتمال ابتلای آن‌ها به این اختلال در ارتباط با آن حادثه افزایش پیدا می‌یابد. بدین معنی که تجربه خشونت خانگی خودش به صورت عامل پیش‌زمینه‌ای و تسریع‌کننده برای ابتلا به این اختلال عمل می‌کند. دوم این که تجربه خشونت خانگی در زنان احتمال ابتلا به اختلال‌های روانی دیگر را نیز افزایش داده و نقش مهمی در ابتلای زنان به اختلال استرس پس‌آسیبی دارد. یعنی زنانی که در دوران کودکی تروما را تجربه کرده و در بزرگسالی نیز با خشونت خانگی مواجه می‌شوند، احتمال بروز اختلال استرس پس‌آسیبی در آن‌ها افزایش می‌یابد. خشونت خانگی علیه زنان، تهدیدی جدی برای سلامت اجتماعی افراد محسوب شده و می‌تواند زمینه‌ساز بروز آسیب‌های فردی و اجتماعی نظیر کاهش سلامت جسمی، از هم‌گسیختگی سیستم خانواده، زندگی با ترس و اضطراب دایمی و افزایش اعتیاد، فرار از منزل و خودکشی و قتل زنان توسط شریک زندگیشان گردد. هر آنچه که موجب وحشت و ترس زنان می‌شود را بایستی در بستر کنترلی که مردان بر رفتار زنان دارند، مورد بررسی قرار داد¹⁴. وحشت زنان از خشونت، در واقع عامل کنترل رفتاری آن‌هاست به طوری که فعالیت‌های خود را محدود و مقید می‌کنند. خشونت طولانی‌مدت علیه زن منجر به بروز مشکلات روانی متعددی از جمله درونی‌سازی ستم می‌گردد که از عمده آسیب‌های روانی ناشی از خشونت می‌باشد. رفتارهای خشونت‌آمیز نظیر تحقیر و توهین آسیب جبران‌ناپذیری بر عزت نفس زن وارد کرده به طوریکه باعث می‌شود زن حتی در غیاب مرد نیز اقدام به تخریب شخصیتی خود نموده و تبدیل به ستمگر درونی علیه خود گردد.

اما مسئله‌ی مطرح شده این است که چه عواملی سبب می‌شوند تا زنان در خانواده در چنین شرایط دشواری قرار گیرند، خشونت فیزیکی علیه آنان اعمال گردد و از لحاظ جسمی، روانی و شخصیتی آسیب ببینند؟ تجربه خشونت خانگی تجربه‌ای منحصر به فرد بوده و عامل شکل‌گیری آن از یک جامعه به جامعه دیگر و یا حتی درون گروه‌های

¹⁴ - Pamela Abbott and Clare Wallace, Introduction to Sociology: Feminist Perspectives. Edition: 3rd Publisher: Routledge ISBN: 0-415-31258-2

اجتماعی یک جامعه نیز متفاوت است. وجود ساختارهای اقتداری پدرسالارانه در جامعه که در سلسله مراتب سازمانی نهادهای اجتماعی و روابط اجتماعی نیز قابل مشاهده است، دلیل اصلی خشونت نسبت به زنان و کودکان می‌باشد. فرهنگ پدرسالار ارزش‌های فرهنگی را نهادینه و بین نسل‌ها منتقل می‌کند که این ارزش‌ها زن خوب را فردی آرام، مطیع و وابسته مرد به تصویر می‌کشد. از طرف دیگر گرایش سیاسی، اعتقادات مذهبی و شرایط اقتصادی خانواده نیز از دیگر عوامل شکل‌گیری خشونت علیه زنان می‌باشند. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که نگرش افراد نسبت به رفتار خشونت‌آمیز علیه همسر بسته به مناطق و کشورها بسیار متغیر می‌باشد. فرهنگ بسیاری از مناطق و کشورها رفتار خشونت‌آمیز مرد علیه زن در خانواده را امری عادی تلقی می‌نمایند و معتقدند که این امر جزئی از زندگی خانوادگی بوده و برای حفظ ماهیت خانواده ضروری است. حتی در بسیاری از مناطق کشور خشونت علیه زنان در خانواده به عنوان امری بدیهی بوده که همواره در خانواده وجود داشته و حتی توسط زن نیز پذیرفته شده است. همچنین بررسی‌ها نشان می‌دهند که ارزش‌های مردسالار و زن‌ستیز میان نسل‌های مختلف انتقال می‌یابند. زنانی که در کودکی شاهد رفتار خشونت‌آمیز پدرانشان نسبت به مادرانشان بوده‌اند، بیشتر مورد خشونت فیزیکی و روانی قرار می‌گیرند.

علاوه بر فرهنگ مردسالاری، عامل مهم دیگری که زمینه وقوع رفتار خشونت‌آمیز نسبت به زنان را در خانواده‌ها افزایش می‌دهد، مسئله نابرابری جنسیتی یا همان تبعیض جنسیتی در خانواده و جامعه می‌باشد که باعث می‌شود دختران در محیط خانواده بیاموزند که نسبت به مردان موقعیت پایین‌تری دارند و یا مردان و جنسیت مرد برتر از زن است. پسران نیز نقش‌های جنسیتی خود، یعنی نقش مرد بزرگسال را فرامی‌گیرند و متوجه می‌شوند که مردان و پسران برتر از زنانند و باید بتوانند جنس مخالف را تحت نظارت قرار دهند.

به علاوه، جهان‌بینی و ایدئولوژی‌هایی که در جامعه تبلیغ می‌شوند به مشروعیت نابرابری زن و مرد تأکید دارند. نهاد خانواده، در حکم نهاد مرکزی پدرسالاری، بر اساس نابرابری‌های اجتماعی و استثمار زنان و کودکان بنا نهاده شده و ایدئولوژی‌های جامعه، می‌کوشند آن را حفظ کنند. بسیاری از محققان سنتی سعی در توجیه خشونت مرد علیه زن به دلایل عوامل شخصیتی از جمله تحت تأثیر مواد مخدر یا الکل قرار گرفتن مرد، امکان اندک کنترل غرایز، تنش، بیکاری، حسادت، ناکامی، تحریک شدن از جانب قربانی و نداشتن ابزار نمایش احساسات دارند ولی در اصل خشونت مردان نسبت به زنان جزء رسم و قاعده‌ی زندگی اجتماعی در جوامع مذهبی-سنتی بوده و ساختار اقتصادی و اجتماعی جوامع بر اساس بی‌اعتباری، تحقیر و استثمار زنان شکل گرفته است.¹⁵ لذا در بررسی‌های مربوط به خشونت نباید به دنبال ویژگی‌های فردی یا چگونگی روابط میان افراد، چه در کودکی و چه در رابطه‌ی زناشویی بود، بلکه بیشتر باید به جستجوی عوامل فوق فردی، یعنی ساختار اقتصادی جامعه، قوانین اجتماعی و وجود سازمان‌های نظارتی و حمایتی پرداخت و تأثیر آن‌ها را در ظهور یا عدم ظهور خشونت بررسی کرد.

پدرسالاری و سلب قدرت تصمیم‌گیری از زنان

¹⁵ - Biddy Martin and Chandra Mohanty. Feminist politics: What's home got to do with it? Feminisms: An anthology of literary theory and criticism, 1986, 293-310.

در یک فرهنگ پدرسالار، زن قدرت تصمیم‌گیری در زمینه‌های مختلف و اصلی زندگی خود را نداشته و مرد (پدر یا همسر و گاهی حتی برادر) تصمیم‌گیرنده می‌باشد. از مواردی که قدرت تصمیم‌گیری از زنان سلب می‌گردد می‌توان به سلب قدرت تصمیم‌گیری ازدواج، اشتغال، ادامه تحصیل و سلب ارتباطات اجتماعی از زنان اشاره نمود. با وجود اینکه امروزه با جهانی شدن مفاهیم حقوق بشر، حقوق زنان و افزایش فعالیت‌های سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی موجب رشد سازمان‌های زنان و افزایش خواسته‌های زنان برای مشارکت سیاسی در سطح مدیریتی گردیده ولی در یک فرهنگ پدرسالارانه، همچنان اغلب زنان محدودیت وارد شدن به گروه‌های اجتماعی و مخصوصاً سیاسی را دارند. کمتر خانواده‌ای می‌پذیرد که زنان یا دختران وارد مباحث سیاسی گردد. دلیل این امر یکسری عوامل سیاسی، فرهنگی، سازمانی، خانوادگی و فردی بوده که ریشه در نگاه مردسالارانه و پابرجا ماندن شکاف و تبعیض جنسیتی در جامعه و خانواده‌ها داشته، به طوری که حتی پس از امضای سند توسعه‌ی هزاره در سال ۲۰۰۰ توسط سران کشورها که یکی از اهداف آن برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان بوده، همچنان سهم زنان در مباحث تصمیم‌گیری کمتر از ۲۰ درصد بوده و همچنان زنان از موضوعات سیاسی و اجتماعی دور مانده‌اند. به طوری که ایران از لحاظ سهم زنان در مدیریت و قانونگذاری کشور رتبه‌ای بسیار پایین‌تر از کشورهایی نظیر فیلیپین، آنگولا و مغولستان دارد.^{۱۶} ایران از حیث حضور نمایندگان زن در مجلس از میان ۱۹۰ کشور جهان تقریباً در رتبه ۱۸۰ قرار داشته و سهمیه بسیار اندکی برای نمایندگان زن در مجلس اختصاص داده می‌شود که این در حاشیه ننگه داشتن زن از جایگاه‌های سیاسی-اجتماعی بیش از همه نشان‌دهنده فاصله عمیق کشور تا توسعه‌یافتگی می‌باشد. هر چقدر یک زن از گروه‌های اجتماعی و سیاسی دور و جدا می‌ماند به همان اندازه ضعیف‌تر شده، توانایی یافتن جایگاه اجتماعی را از دست داده و بیش از پیش محدود به خانه و تحت سلطه‌ی مرد قرار می‌گیرد.

امروزه دیگر فقط همان باورهای قدیمی مبنی بر برتری مردان بر زنان و نگاه‌های جنسیتی به زنان نمی‌توانند به عنوان موانع حضور زنان در عرصه‌های سیاسی-اجتماعی به حساب بیایند و قطعاً عوامل پرننگ دیگری، با توجه به جهش‌های فرهنگی و اجتماعی که در سطح جهانی پیش آمده، در این عارضه نقش دارند. این موانع و عوامل پرننگ تحت عنوان "سقف شیشه‌ای"^{۱۷} شناخته می‌شوند که در آن گروه‌های اقلیت و ضعیف جامعه (اقلیت-های عقیدتی، رنگین‌پوست‌ها، اقلیت‌های سیاسی و زنان) شانس کمتری برای پیشرفت در سمت‌های شغلی و مدیریتی در سازمان‌ها را دارند.^{۱۸، ۱۹} البته، در این بین، زنان به ویژه زنان کرد را می‌توان اصلی‌ترین قربانیان این قبیل تبعیض‌ها معرفی کرد. قرار گرفتن زنان در جایگاه‌های سیاسی-اجتماعی در اغلب مواقع به ناتوانی زنان مربوط نبوده و ناشی از مجموعه‌ای از عوامل سیاسی، فرهنگی، سازمانی، خانوادگی و فردی بوده که اغلب این

¹⁶ - Razavi, B. Analysis of the position of women's participation in the political-social development process of the Islamic Revolution of Iran, 2008, social science, 60-73.

¹⁷ - glass ceiling

¹⁸ - Haslam, S., Ryan, M. (2008). "The road to the glass cliff: differences in the perceived suitability of men and women for leadership positions in succeeding and failing organizations", Leadership Quarterly, 19: PP 530-546.

¹⁹ - Welbourne, T. M., Cychota, C. S. & Ferrante, C. J. (2007). "Wall Street reaction to women in IPOs: An examination of gender diversity in top management teams", Group and Organization Management, 32: PP 524-547.

عوامل از نگاه‌های فرهنگی تبعیض‌آمیز (نگاه برتری جنسیتی مردان) و مردسالارانه در فضای سازمانی که اغلب مردان را در راس قرار می‌دهد، نشأت می‌گیرد.²⁰ نهادینه شدن برخی ارزش‌ها و باورهای سنتی و مردسالارانه در زیرساخت‌های فرهنگی و حکومتی از موانع بزرگ برای حضور زنان در عرصه‌های سیاسی-اجتماعی می‌باشد. از عوامل سیاسی نیز می‌توان به بی‌اعتمادی به توانایی زنان در طراحی راهبردهای کلان، ساختار حکومتی مردانه، برچسب‌گذاری سیاسی زنان در دفاع از حقوقشان و حضور کم رنگ زنان در احزاب سیاسی اشاره کرد. علاوه بر این یکسری عوامل خانوادگی و فردی از قبیل بی‌رغبتی همسر برای کار زن در گروه‌های اجتماعی-سیاسی، نارضایتی فرزندان از اشتغال مادر، رقابت منفی همسر، عدم درک جایگاه شغلی زن از سوی خانواده، هنجارها و ارزش‌های محدود کننده در جامعه و خانواده تحت عنوان عرف، الزامات نقش مادری و همسری، معضلات زایمان و بسیاری از مسائلی از این قبیل نیز باعث می‌شوند تا زن سکون در وضعیت فعلی را ترجیح بدهد که با ریشه‌یابی این عوامل خانوادگی مشاهده می‌شود که اغلب آن‌ها نیز به وجود فرهنگ مردسالاری در خانواده و جامعه بازمی‌گردد. البته لازم به ذکر است که نپرداختن به بنیان‌های چنین عارضه‌ای و بی‌توجهی خود زنان به تحلیل و واکاوی عوامل زیرساختی این مسئله، سبب صعودی شدن این روند گردیده است.

کودک‌همسری ریشه در پدرسالاری

در قانون مدنی ایران «کودک همسری» یا «ازدواج صغار» علیرغم آسیب‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی آن، با استناد به دو آیه در قرآن، پاره‌ای از احادیث و سنت‌ها پذیرفته شده و حتی در این زمینه فرهنگ‌سازی هم می‌شود. همزمان با پررنگ شدن سیاست‌های تشویقی برای ازدواج و افزایش نرخ باروری در کشور، در سال‌های گذشته تلاش‌های هدفمندی برای کاهش سن ازدواج در دختران و تشویق خانواده‌ها برای آسان‌گیری ازدواج دختران از سوی برخی نمایندگان مجلس و مسئولان و نهادهای فرهنگی و آموزشی در حال انجام می‌باشد. یکی از مثال‌های بارز در رابطه با ترویج کودک‌همسری در جامعه، مصاحبه یکی از شبکه‌های رسانه ملی با مشاور عالی وزیر بهداشت جمهوری اسلامی ایران بود که اشاره کردند «زن از زمانی که تخمدانش فعال می‌شود تا زمانی که تخمدانش دیگر فعال نیست می‌تواند باردار شود ... و ایران قانون وضع کرده و ۱۳ سالگی را مبنای ازدواج قرار داده است». همچنین برخی مقام‌های جمهوری اسلامی پدیده کودک‌همسری را انکار کرده و ادعا می‌کنند که ۱۳ سال سن مناسبی برای ازدواج بوده و دختر ۱۳ ساله دیگر کودک‌همسر نمی‌باشد. این در حالی است که بر اساس تعاریف بین‌المللی فرد زیر ۱۸ سال، کودک به شمار می‌رود. داده‌های مرکز آمار ایران نشان می‌دهد که در سال‌های ۱۳۹۵ تا ۱۴۰۰ بیش از ۱۳۱ هزار دختر زیر ۱۵ سال ازدواج کرده‌اند که از این تعداد فقط بیش از هفت هزار و پانصد مورد مربوط به تابستان سال ۱۴۰۰ بوده است. اطلاعات مرکز آمار ایران منتشر کرد، از سال ۱۳۹۶ به بعد متوسط ازدواج دختران زیر ۱۵ سال سالانه حدود ۳۰ هزار نفر بوده در حالی که فقط ۱۲۳ نفر مربوط به پسر-زیر ۱۵ سال در پنج سال گذشته بوده است. همچنین قبل از این نیز مرکز آمار ایران از افزایش ۱۰.۵ درصدی آمار ازدواج دختران ۱۰ تا ۱۴ ساله در سال ۹۹ در مقایسه با سال پیش از آن خبر داده بود. این برآوردها تنها مربوط به

²⁰ - Fernandez, M., Mors, M. (2008). "Competing for jobs: Labor queues and gender sorting in the hiring process", Social Science Research, 37: PP 1061-80.

ازدواج‌های ثبت‌شده در سازمان ثبت احوال کشور است و احتمال می‌رود که آمار واقعی بیش از این موارد باشد زیرا در یکسری از خانواده‌های سنتی دختر و پسر- را از دوران کودکی نامزد کرده و صیغه‌ی محرمیت خوانده (ازدواج غیر رسمی) و بعد از چند سال اقدام به ثبت رسمی آن در سازمان ثبت اسناد می‌کنند. حتی با نادیده گرفتن نقش اسلام در کودک‌همسری و ریشه‌یابی دیگر علل کودک‌همسری، مشاهده می‌شود که ارتباط تنگاتنگ و مستقیمی بین سطح تحصیلات خانواده و کودک‌همسری نه فقط در کردستان بلکه حتی در سایر مناطق ایران نیز که از امکانات تحصیلاتی و رفاهی بالایی برخوردار نمی‌باشند، به چشم می‌خورد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که در بسیاری از مناطق روستایی مدارس فقط تا مرحله پنجم ابتدایی بوده و کودکان برای ادامه تحصیل بایستی به نزدیک‌ترین شهر بروند تا بتوانند ادامه تحصیل بدهند. ولی به دلیل وجود مشکلات متعددی (از قبیل محدودیت رفت‌وآمد تنهای دختر به شهر از لحاظ عرف، عدم وجود امنیت برای زن، عدم قبول جامعه به دلیل مسائل عرفی و غیره) اغلب دختران مناطق مرزی از تحصیلات راهنمایی و دبیرستان محروم می‌مانند. لذا در جامعه‌ای که دخترانش نه شرایط تحصیل را دارند و نه ملاحظات سنتی در ازدواج مسئله مهمی می‌باشد، طبیعی است که سیاست‌های دولت بطور نامحسوس موفق به رواج ازدواج و تشکیل زندگی در سن کودکی خواهد گردید. از دیگر علل کودک‌همسری می‌توان به پابرجایی و حفظ فرهنگ‌های بسیار سنتی و بسته در میان خانواده‌های سنتی اشاره کرد. به طوریکه یکی از دلایل توجیه کودک‌همسری در این قبیل خانواده‌ها، "تربیت زن" از سنین کودکی توسط همسر- جهت جلوگیری از بروز اختلافات زناشویی می‌باشد.

مردسالاری و اپیدمیولوژی خودسوزی

خودکشی تجلی فیزیکی مرگ روانی می‌باشد. بدین معنی که انسان ابتدا به لحاظ روانی می‌میرد و سپس مرگ جسمی پدیدار می‌شود که قبل از مرگ جسمی نیز مرگ در جامعه و مرگ فرهنگ و اخلاق رخ می‌دهد. خودکشی بخصوص خودسوزی در ایران پدیده‌ی رو به رشدی بوده و از هر ۱۰۰ هزار نفر ۱۲۵ نفر اقدام به خودکشی می‌کنند. میزان اقدام به خودکشی در زنان بیشتر از مردان بوده و شایع‌ترین نوع خودکشی در زنان مسمومیت دارویی و خودسوزی می‌باشد. خودسوزی، به عنوان یکی از روش‌های خودکشی، در فرهنگ غرب روشی غیرمعمول به شمار رفته و در آخرین رده‌ی انواع خودکشی قرار داشته در حالی که در کشورهایی از قبیل هند، افغانستان و ایران (در زنان ایران ۸۲.۴ درصد خودکشی‌ها خودسوزی بوده) یکی از روش‌های رایج خودکشی محسوب می‌شود^{۲۱}. با وجود اینکه آمار دقیق و رسمی به عنوان منابع مرجع در مورد خودسوزی منتشر نشده است ولی این پدیده‌ی نابهنجار اجتماعی در استان ایلام، کرمانشاه و مناطق کردنشین استان اورمیه شیوع زیادی داشته به طوریکه نرخ خودسوزی در استان ایلام ۴۲ برابر میزان خودکشی در کل کشور می‌باشد. در بسیاری از موارد، زنان به دلایلی از قبیل هراس از شوهر و ترس از عدم پرداخت هزینه‌های درمانی توسط بیمه اقرار به خودسوزی را انکار می‌کنند و به دلایلی از این قبیل آمار دقیقی در دست نیست. بررسی‌ها نشان داده که بیشترین علل خودسوزی مربوط به عوامل تنش‌زای اجتماعی و خانوادگی از جمله خشونت خانوادگی، تهمت‌های ناموسی، ازدواج

²¹ - REZAEIAN M., A Narrative Review On Epidemiology Of Self-Immolation, JOURNAL OF RAFSANJAN UNIVERSITY OF MEDICAL SCIENCES AND HEALTH SERVICES Year, ۲۰۱۵ | Volume:15 | Issue:6 Page(s): 563-574

اجباری در سنین کمتر از ۱۳ سال، بارداری اجباری در سنین ۱۳ تا ۱۵ سال، مردسالاری، مذموم بودن طلاق، الگوهایی جنسیتی سنتی، برچسب زدن اجتماعی، محرومیت، فشار ساختاری، طرد اجتماعی، بی‌سوادی و مسائل مالی و روانی می‌باشد. در واقع خودسوزی به یک مرگ آیینی تبدیل گشته که زن برای رهایی از فشارهای ناهنجاری (فشارهای متعصبانه خانوادگی و طایفه‌ای) که به فشارهای هنجار در جامعه تبدیل گردیده‌اند، برمی‌گزیند که اغلب این خودسوزی‌ها در برابر دیدگان اعضای خانواده و کودکان رخ داده و آثار ناشی از آن بطور عمیق و طولانی‌مدت در لایه‌های مختلف فرهنگی رسوخ و نفوذ کرده و به تدریج در جامعه اپیدمیک می‌شود. در بسیاری از موارد خانواده با تجلیل از مرگ آیینی زن، شجاعت زن در پایان دادن به یک وضعیت نابهنجار را مورد ستایش قرار می‌دهد که این امر خود نیز منجر به شکل‌گیری یک ارزش نابهنجار در جامعه می‌گردد. برخی مواقع افزایش انتظام اجتماعی باعث افزایش خودکشی در جامعه می‌گردد. به عنوان مثال میزان خودکشی در زنان متأهل ۱.۶ برابر زنان مجرد می‌باشد. بطور کلی هر آنچه که باعث کاهش انتظام و انسجام اجتماعی در جوامع بسته گردد، باعث کاهش خودکشی نیز می‌گردد. انتظام اجتماعی با برخی از مولفه‌ها از قبیل طلاق رابطه‌ی معکوسی دارد. با افزایش طلاق خودکشی زنان کم می‌شود یعنی انتظام اجتماعی کم می‌شود. همچنین ورود مدرنیزاسیون شتابزده طی دو دهه به یک سرزمین منزوی و سنتی و مخالفت شدید نسل‌های گذشته حامل سنت‌های کهن با نسل مقارن پرورش یافته بر اساس آموزه‌های مدرن از دیگر عوامل احساس بی‌قدرتی در تعدادی از زنان و دختران در برابر سنت‌های قدرتمند و در نهایت انتخاب خودکشی می‌باشد.^{۲۲} خودسوزی زنان در ایران به دلیل وضعیت خاص جنسی، انتظارات جامعه از جنس زن مبنی بر قبول هر گونه ناهنجاری و خشونت در محیط خانواده جهت تداوم زندگی زناشویی و عدم وجود سیستم‌های حمایتی کارآمد از سوی جامعه برای زنان رخ می‌دهد. در چند سال اخیر قتل‌ها (سوزاندن زن توسط همسر و پدر) و خودکشی‌های شرافتی نیز در ایران رو به افزایش داشته که ناشی از فزونی انتظام اجتماعی در جامعه‌اند و تا زمانی که زن در جامعه کالای ارزان قیمتی بوده و خون‌بهای زن نصف مرد باشد، این قبیل خودکشی‌ها مسئله‌ی دور از ذهنی نخواهند بود.

چندهمسری ریشه در فرهنگ مردسالاری و ارزش‌های اسلامی

از دیگر تبعات مردسالاری، چندهمسری می‌باشد که زیر سایه‌ی جامعه‌ای با ارزش‌های اسلامی رخ می‌دهد. تعدد زوجات، برابر سمرمشق پیامبر اسلام و آنچه برای پیروانش تجویز کرد، هنوز بخشی از مسائل اجتماعی ایران و سایر سرزمین‌های اسلامی محسوب می‌شود. از دیدگاه اسلام، ازدواج و تولید نسل باعث به کمال رسیدن انسان گردیده و از جمله مسائل عمده‌ای که اسلام آن را تأیید کرده، مسئله‌ی ازدواج مکرر و چندهمسری می‌باشد (آیه‌ی ۳ سوره‌ی نساء). اسلام برای چندهمسری دلایلی از جمله عادت ماهانه‌ی زن و عدم آمادگی او برای تمتع مرد در صورت بیماری، عقیم بودن و یائسگی زن را برشمرده است.^{۲۳} حتی بر اساس دیدگاه ارزش‌های اسلامی، مسئله تعدد زوجات یکی از رسوم بسیار خوبی است که فساد اخلاقی را از میان برداشته و ارتباط خانواده‌ها را قوی‌تر کرده و چنان

²² - Gholam-Reza Jamshidiha Syavash Gholipur, Modernity and Suicide among Iran's Lak Girls and Women, 2010, Iranian Journal of Social Problems.

²³ -Seyyed Hasan Asadi, Family and its rights. Mashhad: Beh Nash, 2007.

احترام و سعادت به زن می‌بخشد که نظیرش در حکومت‌های غیراسلامی دیده نمی‌شود. حتی در آیات قرآن (آیات ۲۸ و ۲۹ سوره احزاب) گفته شده است که "زنان رسول خدا (ص) می‌بایست از وضع مادی رسول‌الله راضی باشند و اگر زنان به دنبال زینت دنیا بروند طلاق داده خواهند شد". ملاحظه می‌شود این آیات قرآن نه تنها چندمهمی را امری طبیعی تلقی کرده بلکه به دو مسئله‌ی دیگر حق طلاق و عدم داشتن اختیار در انتخاب شیوه‌ی زندگی توسط زن می‌باشد نیز اشاره شده که زن توسط مرد طلاق داده می‌شود و هیچ حقی نه در طلاق گرفتن و نه در زندگی کردن دارد.

ملاحظه می‌شود مردسالاری و در هرم قدرت بودن مرد جدای از طبیعت فیزیولوژیکی وی، رابطه‌ی جدایی‌ناپذیری با رسوخ ارزش‌های دینی در اذهان اکثریت افراد جامعه داشته که باعث محدود کردن هرچه بیشتر زنان شده است. در زیر فقط به تعداد کمی از محدودیت‌های بی‌شماری که زیر سایه‌ی ارزش‌های دینی بر زنان اعمال می‌شود، می‌توان اشاره کرد:

- یک زن فقط می‌تواند با خویشاوند خونی خود در بیرون از منزل ظاهر شود و به غیر از این فساد محسوب می‌شود.
- زن نباید در ملاءعام با صدای بلند صحبت کند یا بخندد زیرا صدای زن باعث تحریک مرد غریبه شده و گناه محسوب می‌شود.
- تمام پنجره‌های مسکونی بایستی دارای شیشه‌ی مات باشد و یا اینکه با پرده پوشانده شود تا از دیده شدن زن جلوگیری شود.
- زنان نباید آرایش کنند. نباید هر مدل پوششی که دوست دارند بپوشند و پوشش زن بایستی مطابق با عرف و ارزش‌های اسلامی جامعه باشد که این امر باعث شده در بسیاری از خانواده‌ها تنش‌های شدیدی میان زن و مرد و حتی پدر و فرزند دختر به وجود بیاید.
- یک زن یا یک دختر نمی‌تواند به تنهایی خانه اجاره و یا به تنهایی زندگی کند.
- یک زن نمی‌تواند به تنهایی در یک هتل اقامت کند (نه جامعه می‌پذیرد و نه امنیت دارد).
- یک زن به تنهایی نمی‌تواند مسافرت کند.
- عرف قبول نمی‌کند که یک زن در بالکن آپارتمانش بنشیند.

و و و ...

تمامی این محدودیت‌ها از رسوخ ارزش‌ها و باورهای دینی در اذهان خانواده‌ها و جامعه نشات می‌گیرد که باعث شده که حتی خانواده‌ها نیز به این محدودیت‌ها معتقد بوده و خارج شدن از این حد و حدودها را نوعی خروج از دین و فساد تلقی کنند.

نتیجه‌گیری

در یک نگاه کلی می‌توان علت مردسالاری و خشونت علیه زن را در فرهنگ خانواده، ساختار اجتماعی و قوانین حاکم بر یک جامعه، عقاید و باورهای دینی نادرست مردم و وضعیت اقتصادی جامعه و خانواده دانست. همانطور که گفته شد جنس، مبنای فیزیولوژیک داشته، در حالی که جنسیت از ساختارهای اجتماعی و فرهنگی هر جامعه نشأت گرفته و فرهنگ هر جامعه قوام دهنده، تشدید کننده و یا از میان برنده‌ی دیدگاه تبعیض جنسیتی می‌باشد. آنچه زنان را در ذهن مردان و حتی خودشان به موجودی ضعیف، آسیب‌پذیر، ناتوان و غیره تبدیل کرده ویژگی‌های جسمانی و خصوصیات بیولوژیکی آنها نبوده، بلکه ریشه در فرهنگ مردسالاری جامعه داشته که سبب تشکیل باورهایی چون برتری یک جنس بر جنس دیگری شده است. این فرهنگ مردسالار است که جنس نر را ستیزه‌جو و جاه‌طلب بارآورده و به جنس زن یاد می‌دهد که خود را ضعیف‌تر از جنس مرد پذیرفته و آن را به جنبه‌های اجتماعی زندگی خود تعمیم داده، خود را گندذهن جلوه داده، جلوه‌گری خود را در زیبایی‌های ظاهری خود خلاصه کرده و فردی وابسته باشد. پدرسالاری و ازدواج اجباری، پدرسالاری و کودک همسری، مردسالاری و چندهمسری، مردسالاری و نداشتن حق طلاق، مردسالاری و نداشتن حق انتخاب سبک زندگی، مردسالاری و نداشتن حقوق قانونی برابر با مرد، مردسالاری و نداشتن حق دفاع از خود در برابر مرد، مردسالاری و نداشتن حق انتخاب پوشش دلخواه و غیره همگی از تبعات این فرهنگ می‌باشد.